

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و هفتم
مرداد ۱۴۰۵ شماره ۳۱۷

چهارمین پلنوم وسیع حزب کار ایران (توفان) بعد از کنگره ششم با موفقیت برگزار شد

چهارمین پلنوم وسیع حزب کار ایران (توفان) در ماه گذشته پس از کنگره ششم حزب در محیطی رفیقانه و با روحیه بالای کمونیستی، برگزار شد و با موفقیت در روند بحث‌های تئوریک، سیاسی و سازمانی با نتیجه گیری‌های مشخص و راه گشا، به پایان رسید. از مدت‌ها قبل لزوم تشکیل چنین نشستی به چشم می‌خورد. رویدادهای جهان و سرعت و شتاب تحولات در اطراف ما چه در عرصه ایران و چه در برخورد به تحولات بین‌المللی و خطر گسترش جنگ علیه میهن ما به حدی است که برخورد عقاید و آراء و ایجاد هم‌نظری سیاسی و اتخاذ تاکتیک‌های مناسب بر پایه قبول ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم را طلب می‌کرد. چکیده مهمترین نکات بحث در پلنوم وسیع حزب به اطلاع خوانندگان نشریه توفان و همه کمونیست‌ها و انقلابیون و میهن‌دوستان می‌رسد:

یکم: حزب ما با بررسی اوضاع کنونی بین‌المللی پس از کنگره ششم حزب، بخصوص با توجه به افول تدریجی هژمونی امپریالیسم آمریکا از یکسو و همزمان ظهور قدرت‌های آسیایی نظیر چین، روسیه، هند، ایران و ... از سوی دیگر و گذار جایگزین شدن نظم تک قطبی با نظم جدید چند قطبی جهان که در دیدار ماه مه دونالد ترامپ با رهبر چین در پکن به عیان خود را نشان داد، به این نتیجه رسید که تغییر اوضاع جهان و تاثیر آن در مبارزه ملی و طبقاتی تاکتیک‌های مشخص سیاسی را پیش روی حزب ما قرار داده است. شرایط جدید حکم می‌کند که کشور ما می‌بایست در عین حفظ استقلال در کلیه عرصه‌های سیاسی، نظامی، ... ادامه در صفحه ۲

مستخرجی از گزارش سیاسی حزب کار ایران (توفان) به کنگره ششم حزب کار ایران.

بخش دوم- جنبش کارگری، ضرورت اتحادیه مستقل کارگری و انحرافات در جنبش

جنبش کارگری ایران پس از گذشت ۴۷ سال از انقلاب و در اثر سرکوب و نفوذ تفکرات آنارکوسندیکالیستی در تشتت و پراکندگی به سر می‌برد. بطوری که طبقه کارگر هنوز موفق نشده سندیکای مستقل وتوده ای را تاسیس نماید.

بدین رو و در شرایط کنونی در سرلوحه خواسته‌های کارگران در شرایط فعلی باید **آزادی تشکیل اتحادیه های مستقل سراسری کارگری**، اجرای قانون کار و مشمولیت همه کارگران، لغو قراردادهای موقت و رسمی شدن همه استخدامها، تعیین حداقل دستمزدی بالاتر از خط فقر رسمی اعلام شده، تامین مسکن ارزان برای کارگران باشد. اما جریانات چپ نمائی که در عمل نقش چرخ پنجم ضد انقلاب و سرمایه داری جهانی را عهده دار هستند، آگاهانه در جنبش کارگری در جهت ایجاد تفرقه و تشتت فکری خرابکاری می‌کنند. آنها با شعارهای ماوراء انقلابی تشکیل شوراهای انقلابی و کنترل کارگری و لغو کار مزدی در شرایطی که جنبش کارگری در شرایط تدافعی قرار دارد، می‌خواهند کارگران را دنبال نخود سیاه و شعارهای توخالی و ارزان قیمت آنارشیستی بفرستند که دستاوردی جز شکست و یاس و سرخوردگی برای کارگران به بار نخواهد آورد و عملاً مانع شکل یابی آنها خواهد شد. در چند سال اخیر با دو برخورد انحرافی اکونومیستی و آنارکوسندیکالیستی از راست و چپ با این جنبش مواجهیم که ریشه در تفکرات رفرمیستی و تروتسکیستی دارد. منحرفان اکونومیست با تلاش برای محدود کردن فعالیت فعالان کارگری در کادر مبارزه اقتصادی و حتی نپرداختن به مسئله خصوصی سازی و قرار دادهای موقت و مخالفت با تلاشهای آگاه گزانه روشنفکران انقلابی مارکسیست لنینیست و حزب طبقه کارگر در فعالیتهای سندیکائی تحت عنوان حفظ **استقلال** سندیکا در عمل تشکیلی بی‌بو و خاصیت و آلت دست سرمایه داران را تبلیغ می‌کنند. از سوی دیگر افراد و جریاناتی با نقاب ماوراء چپ و سوپر انقلابی با نفی مبارزه سندیکائی و مطرح کردن شورا به عنوان تنها شکل کارگری، در رویاهای خود قصد انقلاب در واحدهای تولیدی پراکنده کارگری و مسئله کنترل تولید را در شرایط فعلی که طبقه کارگر و جنبش کارگری در شرایط تدافعی قرار دارد و حتی از داشتن اتحادیه صنفی مستقل و سراسری محروم است را طرح می‌کنند. اینها هنوز نفهمیدند و نمی‌خواهند ... ادامه در صفحه ۴

مراسم تشییع رهبر جمهوری اسلامی، تفاهمنامه و شعار "فقط انتقام"!

مراسم تشییع رهبر جمهوری اسلامی، فارغ از ارزیابی‌های متفاوتی که درباره آن وجود دارد، یک پیام سیاسی روشن داشت. شعار «نه سازش، نه تسلیم، فقط انتقام» در شرایطی مطرح شد که ایران وارد مرحله‌ای جدید از رویارویی نظامی مستقیم با آمریکا شده و جامعه با پیامدهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی این تقابل روبه‌رو است. اما اینجا از چه نوع «انتقامی» سخن می‌رود؟ در مبارزه سیاسی، واژه‌ها تنها با معانی ظاهری خود سنجیده نمی‌شوند؛ باید دید هر مفهوم حامل چه نوع نگرشی است و به چه نوع عملی فرا می‌خواند. «انتقام» اگر صرفاً به معنای پاسخ به یک ضربه و تخلیه خشم ناشی از آن فهم شود، قاعدتاً در سطح واکنش باقی می‌ماند. در نگاه فردی، انتقام معمولاً پاسخی به یک آسیب مشخص است؛ کسی زبانی وارد کرده و باید در برابر آن پاسخگو باشد. اما جامعه کارگری نمی‌تواند در همین سطح باقی بماند. آگاهی سیاسی یعنی عبور از ظاهر حوادث و دیدن مناسباتی که پشت آن قرار دارند. پرسش این نیست که «چه کسی ضربه زد و چگونه باید پاسخ داد؟» بلکه این است که «چه شرایطی اجازه داد چنین ضربه‌ای وارد شود؟ چه نیروهایی از این وضعیت سود می‌برند؟ و چگونه می‌توان مانع تکرار آن شد؟» تاریخ با خشم و کینه فردی حرکت نمی‌کند. طبقه کارگر برای انتقام از افراد مبارزه نمی‌کند؛ مبارزه او متوجه مناسباتی است که جنگ، استثمار و سلطه را بازتولید می‌کنند. هدف تغییر شرایطی است که به نیروهای سلطه‌گر امکان اعمال قدرت می‌دهد. به همین دلیل، اگر «انتقام» تنها به یک واکنش نظامی محدود شود، مسئله اصلی همچنان باقی خواهد ماند. ممکن است یک حمله پاسخ داده شود، اما اگر همان ضعف‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که دشمن از آنها بهره می‌گیرد، پابرجا بمانند، زمینه تجاوز دوباره از میان نرفته است. دشمن ممکن است در یک مقطع عقب‌نشینی کند، اما تا زمانی که شرایطی که به او امکان فشار و تهدید می‌دهد تغییر نکرده باشد، تلاش برای بازگشت و اعمال فشار ادامه خواهد یافت. از این منظر، «انتقام» در معنای تاریخی خود یعنی تغییر موازنه نیروها. یعنی ساختن کشوری که قدرت‌های امپریالیستی نتوانند با تحریم، تهدید و تجاوز، مسیر آینده آن را تعیین کنند. چنین امری بدون قدرت دفاعی امکان‌پذیر نیست، اما به قدرت نظامی محدود نمی‌شود. قدرت واقعی زمانی شکل می‌گیرد که توان دفاعی با اقتصاد مولد، استقلال اقتصادی، عدالت اجتماعی، مشارکت مردم و اتکا به نیروهای مولد جامعه پیوند بخورد. کارگر آگاه، دشمن را فقط در چهره یک فرمانده نظامی یا یک شخصیت سیاسی نمی‌بیند؛ او مناسباتی را می‌بیند که پشت این قدرت قرار گرفته است. او می‌داند که امپریالیسم فقط با ناو جنگی، تحریم یا تهدید ... ادامه در صفحه ۴

دست امپریالیسم متجاوز آمریکا از ایران کوتاه باد!

چهارمین پلنوم وسیع... دنباله از صفحه ۱

تمامیت ارضی و وحدت ملی، لحظه ای از همکاری های اقتصادی، تکنولوژیکی، صنعتی و نظامی با «جنوب جهانی»، درنگ نکند. با توجه به وقایع و شرایط کنونی جهان، بویژه منطقه خاورمیانه و آسیای میانه و خطر حمله مجدد نظامی و اشغال احتمالی برخی جزایر ایران، پلنوم بر اجرای مصوبات کنگره ششم حزب تاکید ورزید، اشکال مبارزه و شعارهای تاکتیکی در عرصه ملی و بین المللی را مورد بحث و توجه قرارداد.

دوم: جنگ تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا ورژیم صهیونیست اسرائیل علیه ایران، ادامه جنگ این نیروهای تجاوزگر به کشورهای افغانستان، عراق، لیبی، سوریه، لبنان، یمن و جبهه مقاومت بویژه در فلسطین است. علاوه بر این حزب کار ایران (توفان) تجاوز به ایران را از مدتها قبل، پیش بینی می کرد. امپریالیسم آمریکا برای حفظ نقش هژمونی خود و جبران ضعف اقتصادی در مقابل حریف قدرتمند خود، چین، جنگ را در دستور کار خود قرار داده است. جنگ اقتصادی در قالب تعرفه ها و جنگ نظامی علیه متحدین چین در قالب حمله نظامی به ونزولا و ایران برای کنترل انرژی و متوقف کردن پیشروی چین و جاده ابریشم از شانگهای تا لیسبون است. هدف امپریالیسم آمریکا، اعمال سلطه نظامی، سیاسی و اقتصادی بر منطقه خاور میانه است و اسرائیل بزرگترین پادگان نظامی امپریالیسم آمریکا در غرب آسیا برای کنترل انرژی این منطقه و حفظ نظم نواستعماری و سلطه گرانه نقش ویرانگری ایفا می کند.

سوم: قریب به ۳۰ سال است که آنها، امپریالیست های غربی و در راسش آمریکا با شخم زدن ۶ کشور در این منطقه، اکنون با تجاوز به ایران قصد دارند که کشور ما را نیز از حیز انتفاع ساقط کنند. خوشبختانه ایران به رغم همه ضعف ها و تعلل سیاسی قادر گشته است تا این لحظه، به لحاظ نظامی، نه تنها ایستادگی و از خود دفاع کند، بلکه به تصدیق کارشناسان نظامی، سیاسی و مفسران جهان، آمریکا و اسرائیل در دو جنگ ۱۲ و ۴۰ روزه علیه میهن ما نه تنها به اهداف پلید خود نظیر تعویض حکومت، از بین بردن قدرت نظامی و صنعت هسته ای و ... نرسیدند، بلکه دچار شکست شده اند. اکنون مخازن موشکی «گنبد آهنین» اسرائیل ته کشیده، اما ارتش و سپاه ایران به وسیله موشک های دوربرد نقطه زن، اهداف خود را مورد اصابت قرار می دهند. امپریالیسم حامی رژیم صهیونیستی نیز به خاطر تحویل ممتد موشک به اوکراین - البته با تقبل هزینه آنها از سوی پارلمان اتحادیه اروپا - و اسرائیل مخازنش تهی گشته و قادر به تحویل موشک به این پادگان نظامی نیست. دو کشور چین و روسیه، چه از لحاظ امنیتی - اطلاعاتی و چه از نظر نظامی در حال کمک به ایران هستند. مضافا اینکه ایران خود به لحاظ تکنولوژی در تولید موشک های «کروز» و پهپاد با سرعت و دقت عمل، بسیار پیشرفت کرده و زرادخانه گسترده ای در اختیار دارد. بنا بر این در صورت شروع جنگ تازه، ایران گرچه خسارت مالی، زیر بنایی و انسانی خواهد دید ولی با زنده

جنگ نخواهد بود و متجاوزین قطعاً با شکست بزرگتری نسبت به جنگ ۴۰ روزه مواجه خواهند شد. علاوه بر اینها بستن و کنترل تنگه استراتژیک هرمز از سوی ایران ضربه هولناکی به اقتصاد دنیای غرب، چه آمریکا، چه اروپا و چه اسرائیل وارد کرده است. علاوه بر خسارات مالی که در اثر افزایش قیمت ها، بویژه قیمت سوخت و کاهش مبادلات تجاری و نیز آسیب جدی که ایران به ۲۰ پایگاه نظامی آمریکا در جنگ اخیر وارد کرده است، بیش از صد میلیارد دلار خسارت نصیب آمریکا شده است که دولت ترامپ را در تنگنای چند لایه گرفتار کرده است.

پلنوم وسیع حزب مقاومت سرسختانه نیروی نظامی ایران، حضور بیش از صد روز مردم میهن ما در خیابان و مخالفت آنها با تبهکاران بین المللی و نیز حفظ امنیت و کنترل تنگه هرمز توسط نیروی نظامی ایران که شکست سنگین سیاسی را بر ابرقدرت آمریکا و اسرائیل وارد آورد، مورد تایید قرارداد. بحران انرژی در جهان و شکاف در اردوی اقتصادی و نظامی غرب و انزوای آمریکا، نتیجه مقاومت ایران و جنگ نامتقارنی بود که در عرصه بین المللی موجب بی آبرویی دولت آمریکا تحت رهبری دونالد ترامپ گردید. حزب ما در عین حال جنگ اقتصادی میان امپریالیسم آمریکا و اتحادیه اروپا به اضافه بلوا و بحرانی که دولت ترامپ در ناتو به راه انداخته است را ناشی از بحران شدید اقتصادی جهان غرب دانسته و تغییر توازن قوای جهانی را به ضرر امپریالیسم غرب و در راسش آمریکا ارزیابی کرده و آن را به نفع مبارزه طبقه کارگر، خلقها و صلح جهانی تحلیل نمود. به این جهت دفاع از حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورها، دفاع از صلح، مبارزه با جنگ افروزی و مداخلات نظامی، مورد تاکید پلنوم وسیع حزب قرار گرفت.

چهارم: پلنوم وسیع چهارم حزب ضمن بررسی شکست امپریالیسم و صهیونیسم در تحقق اهدافشان اما تاکید ورزید این آدمخواران بین المللی در بزرگراه های حساس نه به توافقات پایبندند و نه از فشار و تهدید دست برمی دارند. این رفتار ضد انسانی و ناقض حقوق بین الملل صرفا ناشی از بدعهدی دولت ها یا تغییر رئیس جمهورهای آمریکا نیست، بلکه ریشه در ماهیت روابطی دارد که امپریالیسم آمریکا در نظام بین الملل دنبال می کند. در این چارچوب، مسئله اصلی برای آمریکا نه پرونده هسته ای است، نه توان موشکی و نه حتی محور مقاومت در منطقه؛ بلکه مسئله اصلی استقلال سیاسی ایران است. تجربه دهه های گذشته نشان داده است که آمریکا با کشورهایی که در مدار راهبردی آن قرار دارند و نقش تابع را می پذیرند، نوعی رابطه مبتنی بر پذیرش وضعیت موجود برقرار می کند، و با کشورهایی که بر استقلال ملی خود اصرار می ورزند، رفتاری کاملاً متفاوت در پیش می گیرد. آنچه در بسیاری از موارد موجب تنش می شود، نه این یا آن سیاست مشخص، بلکه اصل استقلال در اتخاذ تصمیمات سیاسی، اقتصادی و امنیتی بر اساس منافع و مصالح ملی است. از این منظر، مشکل صرفاً آن نیست که ایران چه می کند؛ بلکه این است که ایران می خواهد درباره مسائل

اساسی خود، بدون اخذ اجازه از واشنگتن تصمیم بگیرد. در منطق امپریالیسم آمریکا، چنین استقلالی همواره یک مسئله محسوب می شود. به همین دلیل نیز حتی اگر یک اختلاف مشخص حل شود، اختلافات دیگری جای آن را می گیرد. زیرا موضوع اصلی، رفتار میزان تبعیت یا عدم تبعیت است. حملات مجدد آمریکا به مناطق جنوب ایران و نقض تفاهمنامه نشان از ماهیت تروریستی و تصمیم دولت ترامپ برای تحقق اهداف کلان تری در نظم جهانی است. از سرگیری حملات نظامی آمریکا علیه ایران بازتاب روشنی از عدم توان بازدارندگی تفاهمنامه ای است که ایران آن را پذیرفته است.

پنجم: حزب ما در چهارمین پلنوم وسیع خود وضعیت ایران را نیز مورد بحث قرار داد. شکاف های جناحهای حاکمیت بر سر حفظ استقلال ایران و تسلیم در قبال فشارهای آمریکا شدت یافته است. جناح مجتبی خامنه ای رهبر جدید جمهوری اسلام، بخشی از سپاه پاسداران و لایه های پایینی حاکمیت بر مقاومت و حفظ استقلال سیاسی کشور تاکید می ورزد. لیکن بدون استثناء همه جناح های حاکمیت در عرصه داخلی در جهت امیال صندوق بین المللی پول و بانک جهانی گام برداشته اند. سیاست تعدیل اقتصادی یا تئولیرالی در باز پس گرفتن دستاوردهای انقلابی مردم ایران بعد از انقلاب بهمین، از بین بردن موسسات حساسی در ایران، حذف پارانه های دولتی با شیوه جدا کردن شکل کالائی یارانه و تبدیل آن به کمک هزینه زندگی که حذف آن راحت باشد، کامل شده است. خصوصی سازیها و سیستم پیمانکاری و فشار بر معیشت کارگران افزایش یافته است.

انتخاب پزشکین که نماینده "منتخب" توده های مردم است باید آن پایه سیاسی مورد نیاز را در ایران برای همکاری با امپریالیسم آمریکا فراهم آورد. مذاکرات با آمریکا، بدور از چشم مردم ایران و بدون شرکت دادن حتا نمایندگان دست نشانده خودشان در مجلس اسلامی جریان دارد. این روند حاکی از ناسالم بودن آن و ترس از مردم است تا کسی متوجه نشود که وفاقی که میان رئیس مجلس و رئیس جمهوری صورت گرفته است برای حفظ و بقا خود در قدرت است اینکه تا چه حد به امپریالیست ها امتیاز می دهند و مصالح ملی ایران را بر باد می دهند، برایشان اهمیتی ندارد. رویدادها نشان می دهد که آنها از تجمع و تشکل مردم، از حضور مردم در میدان مبارزه می هراسند. حتی از مبارزه مردم در دفاع از خلق لبنان و فلسطین و یا مخالفت با مذاکرات پشت پرده و امتیاز دادن به آمریکا ممانعت می کنند.

ششم: طبقه کارگر ایران اکنون در شرایط بغرنجی قرار دارد. از یک سو با تجاوز امپریالیستی و ویران سازی زیر ساخت های کشور روبروست و باید در مقابل آن بایستد و از سوی دیگر با حکومت سرمایه داری در داخل روبروست که در مواجهه با امپریالیسم عموماً در مبارزه قاطع، مستمر و تا به انتها ناتوان است. این ناتوانی یا فقدان اراده برای به پایان رساندن یک تقابل ساختاری، باعث... ادامه در صفحه ۳

سرنوینی رژیم و هرگونه تغییر و تحولی فقط به دست مردم ایران!

چهارمین پلنوم وسیع... دنباله از صفحه ۲

می‌شود در مواقع حساس مسیر به سمت توافقاتی سوق پیدا کند که در آن نه مسئله استقلال به‌طور کامل تثبیت می‌شود و نه منافع و مصالح زحمتکشان به شکل پایدار تضمین می‌گردد. همین وضعیت نیمه‌تمام و ناپایدار، زمینه‌ای فراهم می‌کند که در شکاف میان مقاومت و سازش، راه‌های جدیدی برای نفوذ، فشار و بازتولید منافع سرمایه‌های امپریالیستی باز شود. به بیان دیگر، هر توافقی که در غیاب توده‌ها و نبود یک موازنه پایدار قدرت شکل بگیرد، می‌تواند هم به تضعیف مؤلفه‌های استقلال سیاسی منجر شود و هم به گسترش اشکال جدید وابستگی اقتصادی. از این رو، طبقه کارگر، زحمتکشان و سایر اقشار حاضر در میدان با روند‌های مذاکراتی و با چنین پیش‌نویس‌های منتسب به تفاهمنامه ۱۴ ماده‌ای که کلیات آن توسط وزیر امور خارجه ایران به تأیید رسیده است، خوش بین نیستند و آن را به زبان حقوق ملی و منافع راهبردی و حفظ موجودیت ایران می‌بینند. این تفاهمنامه می‌کوشد شکست امپریالیسم جایتکار آمریکا در جنگ تجاوزکارانه و تروریستی و برخلاف همه موازین بین‌المللی، چهار روزه اخیر را به میز مذاکره و کسب امتیازات ناچیز و مبهم تبدیل کرده و آنچه دولت آمریکا تحت رهبری دونالد ترامپ، این‌شاید بین‌المللی موفق نگشت با جنگ و محاصره و ترور و تشدید تحریم‌های اقتصادی و بمباران زیرساخت‌های ایران موفق نگشت به دست آورد، در قالب «تعهدات حقوقی، سازوکارهای نظارتی و قطعنامه شورای امنیت» تثبیت کند. تبدیل پیروزی ایران به پرونده‌ای قابل مدیریت و ابهام انگیز توسط همان قدرتی که آغازگر جنگ و تجاوز و کشتار بوده است، فرجامی جز تکرار شکست ویا زتولید ادامه جنگ علیه ایران ندارد.

پلنوم وسیع حزب تأکید کرد که دفاع ملی از تمامیت سرزمینی کشور در برابر امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم، که در عین حال دفاع از صلح و ثبات ملی همراه با کسب و حفظ قدرت بازدارندگی است، در واقع دفاع از منافع عینی طبقه کارگر نیز محسوب می‌شود. مسئله امنیت ملی و مسئله عدالت اجتماعی دو حوزه جدا از یکدیگر نیستند. ثبات سیاسی و امنیت ملی بستر مادی لازم برای سازمان‌یابی اجتماعی و مبارزه طبقاتی را فراهم می‌کند؛ و در مقابل، گسترش عدالت اجتماعی و کاهش شکاف‌های طبقاتی نیز به تقویت انسجام داخلی و افزایش توان مقاومت جامعه در برابر فشارهای خارجی می‌انجامد. دفاع از امنیت کشور در برابر سیاست‌های جنگی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل، در عین حال دفاع از امکان تاریخی شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی قدرتمند در درون جامعه ایران نیز به شمار می‌رود.

در نشست چهارمین پلنوم وسیع حزب مطالب بسیاری مورد بحث قرار گرفت که ما با توجه به محدودیت صفحات ارگان حزب بتدریج به آنها خواهیم پرداخت.*

مستخرجی از گزارش سیاسی... دنباله از صفحه ۱

درک کنند که شوراهای کارگری که محصول شرایط دوران انقلاب است و در اوج مبارزات کارگری با هدف کنترل و مدیریت و اعمال قدرت طبقاتی تشکیل می‌گردد، باید تحت رهبری مغز متفکر و ستاد فرماندهی واحد، یعنی حزب طبقه کارگر عمل کند. شوراهائی که قدرتشان تنها در تخیل آنها بوده و مرزها و سطوح مبارزات کارگران و سطح آگاهی آنها را محدود می‌کنند و تنها مبلغ بی مسئولیتی و فرار از تقبل بار مبارزه هستند، بیراهه ای بیش نیستند.

کارگران باید به کمک حزب طبقه کارگر صفوف خویش را از منحرفان دارنده افکار مغشوش پاکیزه کنند و تلاش کنند که دامنه اتحادیه‌های صنفی کارگران را توسعه دهند و نگذارند کار صنفی با مسایل کسب قدرت سیاسی که وظیفه رهبری حزب سیاسی است درهم ریخته شود. شعارهایی نظیر «کارگران پیشرو باید برای بهبود شرایط زندگی خودشان نظام سرمایه داری را سرنگون کنند»، نشانه پیشرو بودن جنبش کارگری نیست، نشانه چپ روی کودکانه و منفرد کردن این جنبش و مخلوط کردن مبارزه صنفی و مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است. این چپ روی‌ها که می‌خواهد «کارگر پیشرو» را به جای حزب طبقه کارگر بگذارد، با ظاهری آراسته در خدمت بقاء نظام سرمایه داری است. جای کارگران پیشرو در حزب طبقه کارگر است که برای تغییر بنیادی نظام مبارزه می‌کند و تفاوت میان مبارزه اتحادیه‌ای با مبارزه سیاسی برای سرنگونی طبقات حاکمه را می‌فهمد. مخدوش کردن مرزها در خدمت دشمنان طبقه کارگر است چه بدانیم و چه ندانیم. مخلوط کردن این دو سطح مبارزه نتایج جز شکست ندارد. در این صورت نه کار صنفی محصولی ببار می‌آورد و نه کسی در عمل قادر می‌شود به کسب قدرت سیاسی نایل آید. این چپ‌روها با مشوب کردن افکار و مخدوش کردن مرزها و ایجاد آشفته فکری هرگز گامی در جهت نابودی نظام سرمایه داری بر نمی‌دارند. آنها در حقیقت نمایندگان خرده بورژوازی شتاب زده و هراسان اند و باید دامنه خرابکاری آنها را در جنبش کارگری به حداقل رسانید. صرف لباس کارگری به تن داشتن به معنی صحت نظریات و عقاید انقلابی نیست. با «کارگر پرستی» باید به شدت مبارزه کرد که ریشه اش در اکونومیسم و دنباله روی از جنبش کارگری است و نه رهبری آن.

کسب قدرت سیاسی با رهبری حزب طبقه کارگر که به سلاح مارکسیسم لنینیسم مسلح است و بسیج توده‌های کارگران و زحمتکشان میسر است.

شوراهای کارگری و نقش حزب طبقه کارگر در رهبری جنبش کارگری

کارگرزدگی و شورا طلبی و حزب ستیزی سالهاست که در جنبش کارگری نفوذ کرده و این جنبش را به انحراف برده است. شوراهای بر خلاف جعلیاتی که عده ای ضد حزبی و ضد کمونیست به آن دامن می‌زنند سازمان رهبری کننده طبقه کارگر نیستند. شوراهای سازمان‌های کسب قدرت سیاسی هستند. شوراهای محصول شرایط دوران انقلاب هستند و در اوج مبارزات کارگری با هدف کنترل و مدیریت و اعمال قدرت طبقاتی تشکیل می‌شوند. کنگره شوراهای دولتمردان را برای اداره کشور انتخاب می‌کند. کنگره شوراهای حزب نیست، کنگره شوراهای اتحادیه کارگری نیست، کنگره نمایندگان منتخب مردم است که نمایندگی اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند.

نمایندگان کنگره شوراهای می‌توانند کمونیست باشند و یا نباشند. این نمایندگان ولی‌مورد اعتماد عمومی زحمتکشان هستند و از اعتبار قدرت آنها که به این عده اعتماد کرده و آنها را از نزدیک می‌شناسند برخوردارند.

شورا و سندیکا غیرمغز این که هر دو از جمله تشکلهای کارگری هستند، اولی رکن حکومتی و برای کسب قدرت سیاسی و تغییر بنیادی جامعه است و دیگری تنها برای بهبود شرایط زندگی در چهارچوب مناسبات حاکم سرمایه‌داری در ممالک سرمایه‌داری است و هدفش کسب قدرت سیاسی نیست. نه تنها نباید این دو شکل سازمانی را با یکدیگر مخلوط کرد، بلکه مجاز نیست که ماهیت آن را یکی نمود و وظایف مستقل آنها را در هم ریخت. شوراهای بدون رهبری حزب پرولتری، حزب مارکسیست لنینیست، فرجامی جز شکست ندارند و دیر یا زود به چرخ دنده بورژوازی تبدیل خواهند شد. طبقه کارگر به حزب خود به ستاد فرماندهی خود برای جنگیدن نیاز دارد. حزب به طبقه کارگر هویت طبقاتی می‌دهد و وی را آگاهانه در مبارزه بغیرنح طبقه‌ای در مسیر درست به حرکت در می‌آورد.

تئوری‌های ارتجاعی «بی‌حزبی» از سرکوب‌های رژیم جمهوری اسلامی خطرناک تر است. «تئوری همه قدرت به شوراهای» در شرایطی که رهبری حزب کمونیست در این شوراهای تأمین نیست سرفرود آوردن در مقابل جنبش خودبخودی کارگری، اکونومیسم، اپورتونیسم و حمایت از رهبری بورژوائی و منحرف کردن جنبش کمونیستی با پرچم عوامفریبانه «کارگری» است. زیرا این تئوری‌ها طبقه کارگر و پیروان راه وی را از نظر فکری و عقیدتی خلع سلاح می‌کند. در حالی که کشتار رژیم‌های فاشیستی که اقدامی فیزیکی است کافی نیست تا از رشد دائمی حزب جلوگیری کند، مبارزه تخریبی عقیدتی، عنصر آگاه را فلج می‌کند و آب به آسیاب همان سرکوب فیزیکی می‌ریزد. به این جهت باید با ضد حزبی‌ها، با اکونومیست‌ها، با آنارکو سندیکالیست‌ها، با تروتسکیست‌ها و همه دشمنان ریز و درشت جنبش کارگری که بر ضد پرچم حزبیت مبارزه می‌کنند و با سینه زنی به دنباله روی از «توده کارگر» بی‌شکل رواند شدیداً مبارزه کرد.

حزب ما باید کارگران نسبتاً آگاه را تشویق نموده تا برای تأسیس اتحادیه‌های مستقل و سراسری خویش مبارزه نمایند. خواست ایجاد اتحادیه‌های کارگری مستقل سراسری به این مفهوم است که کارگران باید اتحادیه‌هایی سوی آن اتحادیه‌هایی تأسیس کنند که دولتی بوده و با دست دولت ایران ساخته شده‌اند. ایجاد اتحادیه‌های مستقل سراسری کارگری هرگز ربطی با این شعارهای ضد کمونیستی و ضد کارگری که گویا کارگران باید مستقل از احزاب و ایدئولوژی پرولتری به فعالیت بپردازند و «خودشان خودشان» را «آزاد» کرده و «جامعه سوسیالیستی» ناب بسازند، ندارد. این تبلیغات «انقلابی» دشمنان طبقه کارگر که مورد تأیید جمهوری اسلامی نیز هست، برای آن است که تنها کارگران را بر ضد روشنفکران آگاه پرولتری و بر ضد حزب طبقه کارگر بسیج کنند که عمیقاً ارتجاعی و خیانتکارانه است. حزب ما باید در عین دفاع از این خواست مترقی طبقه کارگر برای ایجاد تشکلی مستقل صنفی و سراسری با جریانهای ضد کمونیستی و ضد کارگری «کارگر پرست» که طبقه کارگر را به منجلا و سقوط می‌کشاند مبارزه بی‌امان کند.*

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران به پیوندید!

مراسم تشییع رهبر جمهوری... دنباله از صفحه ۱

نظامی عمل نمی‌کند؛ بلکه از ابزارهای اقتصادی، مالی، سیاسی و شبکه‌های وابستگی نیز استفاده می‌کند. ملتی که می‌خواهد از استقلال خود دفاع کند، باید توانایی آن را پیدا کند که سرنوشت خود را نه بر اساس اراده قدرت‌های خارجی، بلکه بر پایه منافع و توان داخلی خود تعیین کند. در این معنا، شعار «نه سازش، نه تسلیم، فقط انتقام» اگر بخواید از یک شعار عاطفی و احساسی فراتر رود، باید به یک برنامه سیاسی و اجتماعی تبدیل شود؛ برنامه‌ای برای تقویت استقلال، افزایش توان ملی، کاهش وابستگی و تغییر مناسباتی که امکان سلطه خارجی را فراهم می‌کنند.

اما مسئله فقط این نیست که چگونه باید با تجاوز مقابله کرد؛ مسئله دیگر این است که چه عواملی کشور را در برابر چنین فشارهایی آسیب‌پذیر می‌کند. هیچ قدرت خارجی، حتی با برتری نظامی و اقتصادی، نمی‌تواند برای همیشه اراده خود را بر یک ملت تحمیل کند؛ مگر آنکه در درون آن جامعه نیز شکاف‌ها و ضعف‌هایی وجود داشته باشد که امکان اعمال فشار را افزایش دهد. به یک معنا در عرصه افکار عمومی نیز روایتی ایجاد کند که جامعه را نسبت به ماهیت واقعی تهدید دچار تردید سازد. کارزار «ضد جنگ» که اینروزها راه اندازی شده است، مبین این واقعیت است. البته این به آن معنا نیست که هر کسی که از مذاکره، اصلاح یا تغییر برخی سیاست‌ها سخن می‌گوید، حتماً در خدمت بیگانه است. چنین قضاوتی نه درست است و نه به شناخت واقعی مسائل کمک می‌کند. مسئله اصلی این است که باید دید یک جریان سیاسی در عمل چه نقشی ایفا می‌کند. آیا سیاست‌های آن به تقویت استقلال کشور و حل مشکلات مردم کمک می‌کند، یا دانسته یا نادانسته همان روایتی را تکرار می‌کند که آمریکا برای توجیه فشارها و پیشبرد اهداف خود به آن نیاز دارند؟ مشکل این روایت آنجاست که جای علت و معلول را عوض می‌کند. در این نگاه، فشارها، تحریم‌ها و تهدیدهای آمریکا نه به عنوان بخشی از یک سیاست مستقل برای حفظ نفوذ و منافع خود، بلکه عمدتاً نتیجه رفتارها و تصمیم‌های داخلی ایران معرفی می‌شوند. گویی اگر ایران مسیر دیگری را انتخاب می‌کرد، اساساً مسئله‌ای به نام فشار خارجی وجود نمی‌داشت. چنین تحلیلی با نادیده گرفتن نقش منافع راهبردی آمریکا، همه بار مسئولیت بحران را به داخل کشور منتقل می‌کند و عامل خارجی را از جایگاه اصلی خود خارج می‌سازد. در چهار دهه گذشته، بخشی از جریان اصلاح طلب و جامعه روشنفکری نزدیک به آن، به تدریج به این تحلیل گرایش پیدا کرده است که ریشه اصلی تنش میان ایران و آمریکا را باید عمدتاً در سیاست‌ها و عملکرد داخلی ایران دانست. در این نگاه، نقش آمریکا به عنوان یک قدرت امپریالیستی با منافع مشخص در منطقه و تلاش آن برای حفظ نفوذ و برتری خود، یا کم‌رنگ شده یا به حاشیه رانده شده است. نتیجه چنین برداشتی آن است که علت اصلی فشارها، تحریم‌ها و تهدیدهای خارجی، نه عمدتاً در سیاست‌های سلطه‌طلبانه آمریکا، بلکه بیشتر در رفتار و نوع تعامل ایران توضیح داده می‌شود؛ به گونه‌ای که جای علت و معلول به تدریج تغییر کرده و مسئولیت بحران از عامل خارجی به داخل کشور منتقل شده است. در این نگاه، آمریکا دیگر به عنوان قدرتی که

بر اساس منافع خود و برای حفظ موقعیتش در جهان و منطقه عمل می‌کند، دیده نمی‌شود؛ بلکه کشوری معرفی می‌شود که گویا تنها راه برخورد با آن، «تعامل» و گفت‌وگو است. در نتیجه، اگر مذاکره به نتیجه مطلوب نرسیده یا اختلافات ادامه پیدا کرده است، انگشت اتهام بیشتر به سمت سیاست‌ها و رفتارهای داخلی ایران گرفته می‌شود. به همین دلیل است که اصرار بخشی از جریان اصلاح طلب بر ادامه مذاکره با آمریکا، بدون توجه کافی به تجربه گذشته و ماهیت مناسبات قدرت میان دو کشور، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا صرف گفت‌وگو می‌تواند اختلافی را حل کند که ریشه آن تنها در نبود ارتباط یا سوء تفاهم نیست، بلکه به تضاد منافع و تفاوت در اهداف راهبردی دو طرف بازمی‌گردد؟ بحث اصلی بر سر خود مذاکره نیست. هیچ نیروی سیاسی جدی نمی‌تواند گفت‌وگو و مذاکره را به طور مطلق کنار بگذارد. مسئله مهم‌تر این است که مذاکره در چه شرایطی و از چه جایگاهی انجام می‌شود. آیا کشوری با تکیه بر استقلال، حقوق و منافع خود پای میز مذاکره می‌نشیند، یا برای رهایی از فشار، به جایی می‌رسد که علت فشار را در رفتار خود جست‌وجو کند و مسئولیت طرف مقابل را نادیده بگیرد؟ تفاوت این دو نگاه، تفاوت میان مذاکره از موضع قدرت و مذاکره از موضع استیصال است. تقابل آمریکا با ایران از اینجا شروع نشد که ایران در انتخاب ادبیات دیپلماتیک خود اشتباه کرده باشد یا به اندازه کافی «تنش‌زدایی» نکرده باشد. ریشه این تقابل را باید در تغییر موازنه قدرت در منطقه پس از انقلاب ۱۳۵۷ دید؛ انقلابی که یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های نفوذ آمریکا در خاورمیانه را از میان برد. مسئله اصلی برای واشنگتن، از دست رفتن موقعیتی بود که دهه‌ها برای حفظ آن سرمایه‌گذاری کرده بود. با این حال، بخشی از جریان نئولیبرال و روشنفکری نزدیک به آن، سال‌هاست روایت دیگری را مطرح می‌کند؛ روایتی که مشکل اصلی را در آنچه «تنش‌زایی ایران» می‌نامند، می‌بیند. بر اساس این نگاه، اگر ایران در سیاست‌های خود تغییر ایجاد کند و به سمت تعامل بیشتر با غرب برود، بسیاری از اختلافات نیز برطرف خواهد شد. تا آنجا که برخی از چهره‌های این جریان، مانند حسین مرعشی عمق اختلاف میان ایران و آمریکا را چنان ساده‌سازی کرده‌اند که گویی مسئله تنها به نبود گفت‌وگو و سردی روابط سیاسی بازمی‌گردد؛ انگار با چند دیدار دیپلماتیک و بهبود مناسبات ظاهری، تضادهای عمیق ناشی از منافع راهبردی و جایگاه دو کشور در نظام جهانی برطرف خواهد شد. این نگاه، ماهیت منازعه را به یک سوء تفاهم سیاسی تقلیل می‌دهد و نقش مناسبات قدرت و منافع امپریالیستی را نادیده می‌گیرد. این نگاه در ماجرای برجام نیز خود را نشان داد. بخشی از این جریان چنان رفع تحریم‌ها و گشایش اقتصادی را به توافق با غرب پیوند زد که گویی امضای یک سند سیاسی به‌تنهایی می‌تواند راه توسعه و رفاه را باز کند. اما تجربه خروج آمریکا از برجام نشان داد که مسئله فقط به مفاد یک توافق محدود نیست. در سیاست جهانی، قدرت‌ها بر اساس منافع خود تصمیم می‌گیرند و آمریکا نیز از این قاعده مستثنا نیست. واشنگتن تا زمانی به تعهدات خود پایبند می‌ماند که آن را هماهنگ با اهداف راهبردی، اقتصادی و ژئوپلیتیک خود بداند؛ اما هرگاه محاسباتش تغییر کند، حتی توافقی‌هایی که خود امضا کرده است

نیز می‌تواند کنار گذاشته شود.

تجربه سال‌های گذشته و تحولات اخیر بار دیگر نشان داد که در مناسبات بین‌المللی، تکیه بر وعده‌های قدرت‌های بزرگ بدون برخورداری از پشتوانه واقعی قدرت، نمی‌تواند تضمین‌کننده منافع ملی باشد. هیچ توافقی، صرف‌نظر از شکل و عنوان آن، نمی‌تواند جایگزین ضرورت حفظ توان داخلی و ایجاد توازن قوا شود. مذاکره زمانی می‌تواند به نتیجه‌ای پایدار منجر شود که بر پایه استقلال، قدرت ملی و شناخت درست از منافع طرف‌های مقابل انجام گیرد؛ نه بر اساس امید به تغییر رفتار قدرتی که سیاست‌های خود را بر مبنای منافع راهبردی خویش تنظیم می‌کند. از همین رو، یکی از مهم‌ترین میدان‌های نبرد امروز، میدان آگاهی اجتماعی است. قدرت‌های بزرگ نه تنها در عرصه نظامی و اقتصادی، بلکه در عرصه روایت نیز برای تأمین اهداف خود تلاش می‌کنند.

باید میان دو مسئله تفاوت گذاشت: نقد مشکلات داخلی کشور و تبدیل کردن همان مشکلات به دلیل اصلی فشار و تجاوز خارجی. این دو را نباید با هم یکی گرفت. جامعه‌ای که این مرز را از دست بدهد، ممکن است به جایی برسد که جای قربانی و متجاوز در ذهنش تغییر کند؛ یعنی فشار خارجی را نتیجه طبیعی ضعف‌های داخلی بداند و مسئولیت قدرتی را که دست به تحریم و تهدید زده، کم‌رنگ ببیند. امروز یکی از خطرات جدی همین است که شکست یک توافق یا ادامه فشارهای آمریکا، نه در چارچوب سیاست‌های سلطه‌طلبانه و منافع راهبردی این کشور، بلکه فقط نتیجه «تندروی»، «انعطاف‌ناپذیری» یا اختلافات داخلی معرفی شود. چنین نگاهی، جامعه را از شناخت علت اصلی جنگ کنونی دور می‌کند و این تصور را گسترش می‌دهد که راه جلوگیری از جنگ، نه در افزایش توان ملی و حفظ استقلال، بلکه در عقب‌نشینی بیشتر در برابر خواسته‌های آمریکاست. ملت ما زمانی می‌تواند از استقلال خود دفاع کند که هر دو واقعیت را هم‌زمان ببیند: هم در برابر فشار و مداخله خارجی ایستادگی کند و هم ضعف‌ها، فساد و بی‌عدالتی‌های داخلی را بشناسد و برای رفع آنها مبارزه کند. نادیده گرفتن هر کدام از این دو، جامعه را از شناخت درست مسیر آینده بازمی‌دارد.

حزب کار ایران (توفان) بر این باور است که پاسخ تاریخی به تجاوز و فشار امپریالیستی، با واکنش‌های لحظه‌ای و شعارهای احساسی تحقق پیدا نمی‌کند. پاسخ واقعی، در تغییر توازن نیروها به سود مردم، طبقه کارگر و نیروهای مولد جامعه است. ملتی که می‌خواهد استقلال خود را حفظ کند، باید اقتصادی متکی بر توان داخلی، جامعه‌ای برخوردار از عدالت اجتماعی و قدرتی دفاعی برای جلوگیری از تحمیل اراده بیگانگان داشته باشد. از این منظر، شعار «نه سازش، نه تسلیم، فقط انتقام» تنها زمانی معنای تاریخی پیدا می‌کند که از سطح واکنش به یک برنامه سیاسی فراتر رود؛ برنامه‌ای برای ساختن کشوری که در آن هیچ قدرت خارجی نتواند با تهدید، تحریم و تجاوز مسیر آینده ملت را تعیین کند. انتقام واقعی، تغییر شرایطی است که تجاوز را ممکن می‌سازد. یعنی ساختن ایرانی مستقل، قدرتمند و متکی بر نیروی طبقه کارگر و زحمتکشان ایران.*

جنایت رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

ترامپ پایان آتش بس... دنباله از صفحه ۹

روابط تجاری با این کشور را به طور کلی قطع کند! او کسی را «متحد» به شمار می آورد که هر جانی که امپریالیسم آمریکا مرتکب شد را مثبت ارزیابی کند! او همچنین بار دیگر آلمان را در زمره کشورهای قرار داد که ایالات متحده را ناامید کرده است.

سپس در جریان اجلاس، به علت آغاز جنگ تجاوزکارانه با ایران تنش ها بالا گرفت؛ جنگی که بسیاری از «متحدان» اروپایی بخاطر منافع خود نگاهی انتقادی به آن داشتند.

در این رابطه ترامپ در دیدار با «مارک روت»، دبیرکل ناتو، اظهار داشت که از نظر او آتش بس با ایران پایان یافته است، گرچه مثل همیشه با حيله گری «درب مذاکرات را كاملا نیست»!

ترامپ برخلاف همیشه اجلاس را زودتر از موعد ترك نكرد. با این حال، صدراعظم فریدریش مرس (از حزب دموکرات مسیحی یا CDU) که انتظار پیام متفاوتی از این اجلاس داشت، تنها چند ساعت پیش از آنکه ترامپ خشم خود را بروز دهد، مرس بار دیگر به «وحیه خوب آنکارا» اشاره کرده و گفت: «اطمینان دارم که از آنکارا به بعد، شاهد روحیه ای تازه در ناتو خواهیم بود؛ روحیه ای که این ائتلاف را قوی تر و متحدتر می سازد.» (!!!) اما چنین نشد. شعله ور شدن مجدد جنگ متجاوزانه علیه ایران فشار تازه ای بر این ائتلاف وارد کرد. گویا اروپایی ها با مخالفت خود با جنگ با ایران، خشم ترامپ را برانگیختند!

در اجلاس گروه ۷ (G7) در ماه ژوئن، «توافق نامه چارچوب» میان واشنگتن و تهران به ظاهر همچنان عاملی برای پیوند میان اروپایی ها و آمریکایی ها بشمار می آمد!

اما اکنون که این پرسش مطرح گشته است: آیا جنگ ایران مجدداً با تمام شدت شعله ور خواهد شد یا خیر؟ شرایط كاملاً تغییر یافته است. ترامپ این مردك رذل، دروغگو، فاسد، متجاوز، دزد و... وقتی درباره آتش بس مورد پرسش قرار گرفت، با عصبانیت گفت: «فكر می كنم كار تمام شده است. دیگر نمی خواهم هیچ سروکاری با آن ها داشته باشم. آن ها مشتی اراذل و اوباش هستند!» او تعامل با نمایندگان ایران را ائتلاف وقت می داند و می گوید: «آن ها دروغگو هستند.» اما این بزرگترین دروغگوی كم حافظه نمی گوید که پیش تر در همان شب، ارتش آمریکا، اهدافی را در ایران بمباران کرده بود. علاوه بر این، ایالات متحده تحریم های نفتی علیه ایران را دوباره اعمال کرد.

علاوه بر این روز چهارشنبه، ترامپ اعلام کرد که آمریکا شب بعد حمله ای «سنگین» علیه ایران انجام خواهد داد. جنگ علیه ایران انتقاد بسیاری از متحدان اروپایی را برانگیخته است. اسپانیا و ایتالیا اجازه استفاده از پایگاه های نظامی خود را نمی دهند. علاوه بر این اسپانیا پیش از آن به دلیل عدم تحقق هدف توافق شده ناتو مبنی بر اختصاص پنج درصد از تولید ناخالص از نظر ترامپ اعتبار خود را از دست داده بود!

صدر اعظم آلمان «فریدریش مرس»، این نوکر بزرگترین موسسه سرمایه گذاری جهان - «بلك راک» - و به طریق اولی خادم صنایع تسلیحاتی اروپا و آمریکا، مثل همیشه خوش بین بود که در اجلاس ناتو در آنکارا، اروپا و آمریکا دوباره به هم نزدیک تر خواهند شد!

اما رئیس جمهور آمریکا بار دیگر با بهانه کردن اختصاص ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی به تجهیزات نظامی و امور دفاعی، ثابت کرد که دنبال مناقشه با باصطلاح دوستان است.

ترامپ در جریان دیدارش با «روته» رئیس ناتو گفت: «اسپانیا شریك بسیار بدی در ناتو است. آن ها مشاركت نمی كنند و پولی هم نمی پردازند. دیگر نمی خواهم با آن ها كار كنم.»

این رفتار ترامپ حتی برای «روته» - رئیس ناتو - که همیشه نقش «طوطی ترامپ» (کسی که قلق ترامپ در دستش است) را بازی می کند هم زیاده روی بود. برای کسی زیاده روی به نظر رسید که در میان اروپایی ها به عنوان «زمره گر شماره یک ترامپ» شناخته می شود و تلاش هایش برای جلب رضایت و آرام کردن ترامپ زبانزد خاص و عام است. با این حال، او در آنکارا واکنشی غیرمعمول و حاکی از مخالفت نشان داد. علیرغم این او نوکر منشانه خطاب به ترامپ اظهار داشت که «۵۰۰۰ فروند هواپیما از اروپا برای پشتیبانی از عملیات تجاوزکارانه آمریکا علیه ایران به پرواز درآمده اند.» (!!!)

اما ترامپ متعاقباً گلایه کرد که همه متحدان، مجوز استفاده از پایگاه های آمریکایی مستقر در خاک خود برای حملات علیه ایران را صادر نکرده اند!

ترامپ گفت: «۵۰۰۰ تاء...» اما روت هرفش را قطع کرد و گفت: «رقمی عظیم است.» ترامپ همچنین دوباره موضوع گرینلند را پیش کشید و بر ادعای خود نسبت به اینکه این جزیره متعلق به دانمارک، شریك ناتو نیست، تأکید کرد و به این ترتیب نشان داد که کماکان در پی کشیدن اروپا به زیر یوغ امپریالیسم آمریکا است.

در گردهمایی ناتو پیام های عمومی و داخلی با هم در تضاد بودند. آیا چشم انداز «مرس» برای تبدیل ناتو به سازمانی با ماهیت اروپایی تر - البته با هدف حفظ مشاركت آمریکایی ها - هنوز واقع بینانه است؟! خوش بین های درون این ائتلاف به تحولاتی در سال گذشته اشاره می کنند که در جریان اجلاس تحت الشعاع مسائل دیگر قرار گرفتند. برای مثال، آلمان و بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی بار دیگر هزینه های دفاعی خود را به شدت افزایش داده و مسئولیت های بسیار سنگین تری را بر عهده گرفته اند. آلمان اکنون نسبت به هزینه های دفاعی به تولید ناخالص داخلی خود را به حدود ۲.۷ درصد رسانده و قصد دارد اهداف جدید را تا سال ۲۰۲۹ یعنی شش سال زودتر از موعد مقرر محقق کند. در ساختار فرماندهی ناتو، آلمان اکنون بیش از ایالات متحده پست های عالی رتبه در اختیار دارد. هدف از تمام این اقدامات، تنها فراهم کردن امکان گسترش قابل توجه توانمندی های بازدارندگی آمریکا در منطقه هند-اقیانوس آرام برای درگیری با چین نیست بلکه آمادگی برای مقابله با روسیه نیز می باشد.

اما ایالات متحده اکنون چین را و نه روسیه را به عنوان چالش اصلی برای منافع امنیتی خود می بیند. برای ایالات متحده، این همچنین بدین معناست که اروپایی ها مسئولیت اصلی حمایت از اوکراین را بر عهده خواهند داشت. البته با اسلحه هایی که در آمریکا با پول اروپا تولید می شود!

اینکه قرار است تا پایان این اجلاس، اوکراین وعده هایی مبنی بر دریافت کمک های نظامی به ارزش مجموعاً ۱۴۰ میلیارد یورو طی دو سال آینده برای تداوم نبرد دفاعی خود علیه روسیه دریافت کند، حاکی از آن است که اروپا به ویژه آلمان شدیداً سیاست میلیتاریستی خود جهت شعله ور ساختن جنگ با هدف تجزیه کشور پنهانور و ثروتمند روسیه را دنبال می کند، درحالی که اتحادیه اروپا و ناتو درجنگ اوکراین علیه روسیه شکست خورده و به بن بس کامل رسیده اند.*

تئوری مبارزه با «دو قطب ارتجاع» دنباله از صفحه ۹

یک کشور مستقل، مرفه و امن، در کنار جهادیت ها قرار گرفته و بربرهای وحشی جهادیت را مورد حمایت قرار دادند. آنها در عمل نشان دادند که در تجاوز جهادیت ها تحت رهبری احمد الشرع، جولانی سوریه را ویران کردند و این کشور تحت سلطه امپریالیسم وصهیونیسم و پانترکیسم قرار گرفت. حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران در چنگ دوازده روزه و چهل روزه نیز با هدف سوریه سازی ایران صورت گرفت که تا این تاریخ با شکست روبرو شده است. آیا هیچ عقل سالمی می تواند از وضعیت جدید کشور متلاشی شده و سراپا آشوب سوریه و لیبی حمایت کرده آثرا بهتر از دوران معمر قذافی و بشار اسد بداند؟! همانطور که اشاره رفت مریدان نظریات منصور حکمت و تمام زیر مجموعه اش با اسامی مختلف در زمان تجاوز جهادیت های انترناسیونال که از سراسر جهان برای ناامن کردن کشور سوریه ی مستقل و سکولار جمع آوری شده و با کمک آمریکا، فرانسه، انگلیس، آلمان، ترکیه، عربستان سعودی و قطر برای مستعمره کردن سوریه می جنگیدند، به حمایت برخاسته و نیروی داعش را نیروی دموکرات و اپوزیسیون انقلابی که گویا بر ضد استبداد بشار اسد می جنگد معرفی می کردند. مبارزه خلق های سوریه در دفاع از تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی خود پاسخ این نابکاران را داد. آنها اکنون در مورد سوریه پس از آنکه به وظایف تبلیغاتی و خرابکارانه خود عمل کردند سکوت نموده اند. این عده در زمان جنایات بر ضد بشریت که توسط صهیونیست های اسرائیلی علیه مردم غزه و لبنان انجام گرفت و درحال انجام شدن است، از همه می خواستند که از حمایت مردم لبنان و فلسطین دست بکشند و کشتار این دول «دموکرات» و حامی «حقوق بشر» و «مدرن» را تأیید کنند، زیرا آنها در جبهه «مدرنیسم» علیه حزب الله لبنان و حماس در فلسطین می جنگند. به نظر آنها مبارزه حماس برای اخراج اشغالگر صهیونیستی به مردم فلسطین ربط ندارد و آنها نباید خود را گوشت دم توپ «اسلام سیاسی» بکنند. ده ها هزار کشته و قربانیان بمب های فسفوری و خوشه ای در لبنان و فلسطین مورد تأیید آنها بود. زیرا برای آنها قتل عام فلسطینی ها، لبنانی ها، سوریه ای ها و لیبیائی ها و ایرانی ها در حال تجاوز آمریکا و اسرائیل و امپریالیست ها و ارتجاع منطقه به ایران همه و همه مبارزه دو قطب ارتجاعی است و مردم جهان باید تنها به عنوان ناظر بی طرف بر آنها بنگرند. البته این تئوری های پر از تناقض و ریاکارانه که دیگر حتی برای خودشان هم بُرد ندارد و تضادهای آشکارش قابل دفاع نبوده و قدرت فریبکاری خویش را از دست داده است، به آنجا منجر شده که پیروان منصور حکمت ناچار شوند دست خودشان را رو کنند و به صراحت از اسرائیل و استقلال کردستان عراق که همان اسرائیل دوم... ادامه در صفحه ۶

سازمان های سلطنت طلب نوکران امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل هستند

تئوری مبارزه با «دو قطب ارتجاع» دنباله از صفحه ۵

است به دفاع برخیزند. تشدید تضادها میان نیروهای اپوزیسیون ایران و یا حتی در میان هیات حاکمه ایران نشان می دهد که دو تفکر و جریان در حال رشد است. همه آن ایرانی هائی که از استقلال سیاسی کشورشان در مقابل نیروهای بیگانه دفاع می کنند و در عرصه جهانی در جبهه نیروهای انقلابی قرار دارند و همه دیگر کسانی که در پشت سر سرمایه های صهیونیستی و امپریالیستی سنگر گرفته و خود را برای اشغال ایران و تحمیل سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و گشودن دروازه های اقتصادی ایران به روی سرمایه های نئوکاپتالیست می سازند. تئوری های حمایت از "سناریوی سفید" و "مدرنیسم" و مبارزه با "دو قطب ارتجاع" همه و همه در متن همین سیاست عمومی امپریالیستی انجام می گیرد. آنها برای هجوم به ایران به زمینه فکری توجیه گرانه چنین تجاوزی نیاز دارند تا بتوانند آنرا به عنوان "مترقی" و "پیشرفته" جا زنند و مدعی شوند که در دنیای جهانی شدن سرمایه سخن از استقلال سیاسی گفتن حرفهای مفت و عقب مانده اند. ما امروز با این دو تفکر ارتجاعی در سراسر جهان و بویژه در منطقه خاورمیانه روبرو هستیم. ببینید همه آن نیروهای ارتجاعی ایرانی که از استقلال کردستان عراق به عنوان اسرائیل دوم در منطقه دفاع می کنند حاضر نیستند از استقلال ایران دفاع کنند. همه آتهائی که استقلال ایران را در مقایسه با جهانی شدن سرمایه بی ارزش دانسته و مسخره می کنند خودشان حامی و بلندگوی پر صدای استقلال سیاسی کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی سوگلی اسرائیل هستند. تمام تحولات منطقه و ایران نشان می دهد که تئوری های صهیونیستی منصور حکمت

مبنی بر اینکه:

«بنظر من آمریکا وارد جدال با اسلام سیاسی شده است. این یک جنگ قدرت است. این کشمکش منطقاً به تضعیف اسلام سیاسی منجر می شود.

... جنگ افغانستان بر سر تجدید تعریف

رابطه غرب با اسلام سیاسی است» (نقل

از گفتار منصور حکمت در انترناسیونال هفتگی ۲۰ مهر ۱۳۸۰) پوچ از کار در آمده و امپریالیسم آمریکا بر اساس منافع طبقاتی خود در پی حمایت از بربرهائی است که زیرپوشش اسلام به جنایتکاری مشغولند و مزدوران انترناسیونال هستند که چون مهره های شطرنج توسط امپریالیستها برای مقاصد سیاسی خود در عرصه شطرنج سیاسی جهان در جای ویژه خودشان گذارده می شوند. این عده وقتی تاریخ مصرفشان تمام شد به عنوان وحشی و بربر از طرف امپریالیستهای «مترقی و مدرن» مورد حمله قرار می گیرند و در مورد این اقدامات «بشردوستانه» ی امپریالیستها، بلندگوهای تبلیغاتی مزدوران بومی آنها از جمله مزدوران ایرانی آنها به کار می افتند. تجارب اخیر برای کسانی که

صمیمیت دارند و فریب افکار آلوده و مسری منصور حکمت را خورده بودند، باید روشننگر باشد و درک کنند که تئوری «مبارزه با دو قطب ارتجاع» که آنها آنرا در تمام عرصه هائی که ملتها قصد دارند بر ضد صهیونیسم و امپریالیسم به جنگند بر روی میز می آورند، یک نظریه ای است که در اطاقهای فکری امپریالیستی به عنوان جنگ روانی در زمان تجاوز نظامی ساخته شده و توسط عواملشان در جنبشها توزیع می شود. «اسلام سیاسی» آنگونه که منصور حکمت مدعی بود، در مبارزه با آمریکا تضعیف نشده است. زیرا اسلام، دینی است که انسانهایی به آن اعتقاد دارند و این انسانها متعلق به طبقات هستند. آنها می توانند با توسل به قرائن و شواهدی در دین بر متن تمایلات طبقاتی خویش بر ضد امپریالیست برخیزند و همچنین نیز می توانند به همدست امپریالیستها بر ضد بی دینان بدل شوند. مبارزه با اسلام را جایگزین مبارزه طبقاتی کردن و صحنه گردانی با بدنه های عربان نمودن، فقط همدستی با ارتجاع بی رحمت و شقی تری بنام صهیونیسم و امپریالیسم است. سرپای تئوری های ارتجاعی و صهیونیستی منصور حکمت در عرصه زنده زندگی سیاسی نادرستی خود را ثابت کرده است. فقط باید مزدور بود تا در کنار داعش و اسرائیل در سوریه و عراق و یا در فلسطین و لبنان قرار گرفت و مدعی شد که این مبارزه به مردم جهان و خود این کشورها ربط ندارد و مبارزه دو باند جنایتکار، دو قطب جنایتکار است.*

کمک های مالی که بدست حزب کار ایران

(توفان) رسیده است:

آمریکا:

افشین ۱۰۰ دلار

بابک ۱۵۰ دلار

۳-قدرت ۵۳۰۰ دلار

۴-اسفند ۵۰۰ دلار

فنلاند:

همیشه بهار ۱۰۰ یورو

دلور ۱۰۰ یورو

فریدون ۱۰۰ یورو

سوند:

افسانه ۱۵۰۰۰ کرون /

ریبا ۱۲۰۰ کرون /

جمال ۱۵۰۰ کرون /

حمید ۱۰۰۰ کرون /

دابی دانش ۵۰۰ کرون

آلمان:

رفیق افغانستانی از هامبورگ ۲۵۰ یورو

سارا ۱۰۰ یورو

پهزاد ۱۰۰ یورو

م. امید ۱۰۰ یورو

فروتن ۱۲۰ یورو

کارگر انقلابی ۱۰۰ یورو

ستارخان ۱۵۰ یورو

یامداد ۱۰۰ یورو

ایران:

آموزگار-تهران

۱۷ میلیون تومان

ما از اینطریق از شما همیاران و همراهان همیشگی قدر دانی کرده و دست های شما عزیزان را به گرمی می فشاریم*

مقابله کشورها، خلق ها و... دنباله از صفحه ۹

مبتنی بر واقعیت سیر تحولات آتی جهان باشد. باید دید جهان به کدام سمت پیش می رود و چرا باید به موقع در سمت صحیح تاریخ قرار گرفت. برای گزینش این رفتار پرمسئولیت طبیعتاً باید از تجارب تاریخ پربهای گذشته ایران و تجربیات دوران ننگین حکومت های ناتوان قاجار و یا دودمان خودفروخته پهلوی که ایران را به غرب فروخته بود و تحت عنوان بازی سیاسی «بی طرفانه» میان غرب و شرق و اتخاذ «سیاست مستقل و ملی» - آنهم فقط در حرف و تبلیغات - عملاً گماشته تمام عیار غرب بود، آموخت. ایران هیچگاه در تاریخ معاصر خود روی به شرق نداشته است. تاریخ زجرها، رنج های ایران، پیروی کورکورانه از غرب و غرب زدگی بوده است و هنوز هم هست. تبلیغات روس هراسی و چین ستیزی محصول همین شستشوی مغزی و سیاست استعماری است. این آموزش تجربی از گذشته و گزینش تاریخی برای راه آینده از منظر درک نیروهای ایران دوست، مترقی و دلبسته به سرنوشت ایران، ربطی به حاکمیت کنونی و جمهوری اسلامی ایران ندارد. وابسته به این است که کشور ایران برای ادامه بقا و پیشرفت مبتنی بر این تجارب غنی تاریخی، چه اهدافی را باید در مقابل خود برای رهائی قرار دهد. این انتخاب ملی، سرنوشت ساز و تاریخی را نمی توان به سرنوشت و ماهیت حکومت مستقر در ایران گره زد. این انتخاب، یک انتخاب ملی با منافع درازمدت، تصمیم در مورد گزینش واقعیتها جهت پیشرفت تاریخ است و حاکمیت که کشور ما در کدام سمت تاریخی باید قرار بگیرد. در سمت تجربه دردناک و غارت گرانه غرب که ایران را به خاک و خون کشید و تاریخ گذشته ی حداقل دو قرن اخیر ایران مملو از این دردهاست و یا در مسیری قرار گیرد که می خواهد به این رنج تاریخی پایان دهد و راه را برای تحقق این امر هموار سازد. حکومتی که در این ریل گذاری تاریخی در سمت پیشرفت و تحول قرار گیرد به طور عینی نقش مثبتی برای آینده ایران ایفاء می کند صرف نظر از نوع حاکمیت آن.

پاره ای ایرانیان که تحت تاثیر تبلیغات غرب هستند فاقد آینده نگری بوده، در کنار غرب قرار داشته و در شیپور آنها می دمند و دمیده اند، بدون توجه به منافع ملی و آتی ایران، نوع تحلیل و ارزیابی خویش حول این تصمیم گیری تاریخی را، وابسته به وجود نوع حکومتی می کنند که در ایران بر سر کار است. در حالی که ما در اینجا با یک گزینش ملی روبرو هستیم و نه انتخاب طبقاتی. مهم برای آنها این است که حکومت ایران تحت هر شرایطی پیرو غرب باشد و همان سیاست های خانمان برانداز زمان تسلط دودمان پهلوی را در ایران سامان دهد. کعبه آمال و قیله آنها واشنگتن و لندن و پاریس است و وجود جمهوری اسلامی ایران که حتی آن را سرمایه داری نیز نمی نامند، بهانه ای بیش نیست تا به توجیه ایران ستیزی خویش بپردازند. اگر همین جمهوری اسلامی کنونی ایران، با همین «محسنات» یوغ آمریکا را به گردن بگیرد و به سمتی رود که ارباب اشاره می کند، همین ... ادانه در صفحه ۷

دست امپریالیسم، صهیونیسم و متحدان تروریستان از ایران کوتاه باد!

مقابله کشورها، خلق ها و... دنباله از صفحه ۶

«آخوندها» برای این مزدوران قابل دفاع خواهد بود، زیرا این صف بندی جدید به بقاء وضع ناعادلانه سابق جهانی در خدمت اربابان آنها یاری می رساند. در میان این صف آشفته فکران جریان هائی هم هستند که به علت تحلیل نادرستی که از وضعیت ایران و جهان داشته اند و دارند با تشدید تضادهای ملی و طبقاتی چه در عرصه جهانی و چه در میدان داخلی برای تعیین سیاست خود در مخصصه قرار گرفته اند و با سیاست گردش به شرق ایران وجاده ابریشم به سبب استقرار جمهوری سرمایه داری اسلامی در ایران به مخالفت و تقزیدن می پردازند و می خواهند این مخالفت غیرعقلانی خود را با انبوهی از شعارها و اعتراضات بورژوا لیبرالی پر سر و صدا و توخالی، تحت الشعاع قرار دهند تا ذهنیت شنونده را از بیان پرسش های جستجوگرانه منحرف گردانند.

این وضعیتی است که ایران در آن به سر می برد. تشدید تضاد در داخل و دامن زدن به ناراضائی توسط پروژه های امپریالیستی که فقدان رهبری انقلابی به آنها میدان می دهد، زمینه ای از ناامنی و ناآرامی خلق می کند که مسایل واقعا عمده تحت الشعاع مسایل سطحی و غیرعمده قرار می گیرند. رهبران سردرگم، آشفته فکر، خرده بورژواهای عجول و تهی مغز که فاقد دید درازمدت مبارزاتی هستند، بازپچه دست لحظه و نتایج کور و زودرس حضور توده در خیابان قرار می گیرند و در همان زمینی بازی می کنند که ارتجاع جهانی و در مورد کشور ما، یعنی غرب جنایت کار و غارت گر قرار گرفته است. اما تحولات بعد از دی ماه سال جاری و حضور خودجوش میلیون ها نفر در میدان و تداوم آن معادله شورش کور پروامپریالیستی در خیابان را در هم شکسته و چشمه امیدی برای مقابله جدی با وضعیت ناهنجار کنونی گشته است. ارتجاع جهانی برای رسیدن به نیات شوم خود طبیعتا سکوت نمی کند. آنها در ایران به بسیج اصلاح طلبان که اساسا و رسما امروز در حکومت نیستند، دست می زنند تا با تکیه بر زبان و قلم آنها به شورش های اجتماعی در ایران دامن زنند. اتفاقا حنک تجاوزکارانه به ایران درست رچنین شرایطی که در قالب کودتای نافرجام قابل تبیین است شکل گرفت. اصلاح طلبان که بیش ترین مدت را در ایران بر سر کار بوده اند و خودشان یکی از مسببان مهم این فجایع اقتصادی، بی عدالتی ها، فساد، رانت خواری، دزدی و سرکوب در ایران هستند با شناختی که از کارکرد خودشان در گذشته داشته و از ضعف های جناح کنونی حاکمیت واقفند، بهترین متحد غرب گرایان و سیاستمداران گردش به غرب در ایران محسوب می شوند. آنها نقش مهمی در به گمراه کشاندن اعتراضات مردم، افزایش نرخ دلار و گرانی روزانه کالاهای ضروری ایفاء کردند و در تمام این دوده اخیر ناآرامی ها، نقش داشته و در شیور غرب می نواختند.

امپریالیسم آمریکا که در اهداف تجاوزکارانه اش با شکست روبرو شده است می کوشد به یاری مزدورانش در ایران در پی ایجاد یک حرکت خیابانی انبوه از ناراضیان جان به لب رسیده و ناراضی و غضب آلود آشوب به پا کند تا در ایران بر ضد منافع ملی و استقلال سیاسی ایران و سرنوشت

میلیون ها ایرانی در قرن آتی نقش نوینی ایفا نماید و سلطه گذشته خود را احیا سازد تا از این طریق مانع پروژه راهبردی گردش به شرق گردد. اکنون با توجه به شرایط جنگ و محاصره ایران و ادامه سیاست های نئولیبرالی و عدم یکپارچگی حاکمیت سیاست گردش به شرق به شدت شکستنی است. تبلیغ دشمنان اتخاذ سیاست مستقل برای ایران این است که گویا گردش به شرق مترادف نوکری چین و روسیه می باشد. نئولیبرال ها، که کارگران ایران را به بردگان بدل کرده اند و هر روز با خصوصی سازی و اخراج سازها آنهم در شرایط جنگی و حیف و میل منابع عمومی که متعلق به مردم است فربه تر می شوند در این نوای کنسرت چین هراسی و روس ستیزی می دهند و آن چنان ته دل رقبای خویش را از درون خالی کرده اند که آنها نیز در بحث های خود با توجه به زمینه طبقاتی و ناآگاهی سیاسی، دوران های گوناگون تاریخ روسیه یعنی تزارستی، شوروی سوسیالیستی لنینی- استالینی و ریزوینسم خروشچف- برژنفی و امپریالیستی پوتین را درهم می آمیزند و به تعامل با مخالفان دست می زنند. موافقان گردش به شرق نه تنها قادر با مقابله با استدلالات فتنه انگیز اصلاح طلبان نئولیبرال نیستند، بلکه حتی خودشان نیز برخی از استدلالات آنها را به عاریه می گیرند. از جمله این که به نقد قرارداد ۱۹۲۱ شوروی با ایران دست زده و دولت سوسیالیستی را اشغالگر ایران معرفی می کنند. انسان حیرت می کند که چگونه امکان دارد تا بدین حد بشود تاریخ معاصر ایران را وارونه جلوه داد. این بی خبری از تاریخ ایران و گسل نسل ها در نتیجه سرکوب ارتجاع داخلی، پرده ابهامی بر مناسبات ایران و شوروی در زمان سوسیالیستی بودن این کشور می اندازد. شوروی سوسیالیستی در بعد از انقلاب کبیر اکبر از همه قراردادهای استعماری تزارسم در ایران چشم پوشید و از استقلال ایران به دفاع برخاست و امپریالیسم بریتانیا را که ایران را اشغال کرده بود به عقب نشینی واداشت. این قرارداد ضامن استقلال و بقاء ایران بود. در فصل اول قرارداد دوستی شوروی سوسیالیستی با ایران آمده: «دولت شوروی روسیه مطابق بنیانهای خود راجع به مبانی سیاست روسیه نسبت به ملت ایران ... یک مرتبه دیگر رسما اعلان می نماید که از سیاست جابرانه که دولت های مستعمراتی روسیه - که به اراده کارگران و دهاقین این مملکت سرنگون شدند - نسبت به ایران تعقیب می نمودند قطعا صرف نظر می نماید. نظر به آنچه گفته شد و با اشتیاق به این که ملت ایران ... بتوانند آزادانه در دارائی خود تصرفات لازمه را بنمایند، دولت شوروی روسیه تمام معاهدات و مقاولات و قراردادهای که دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تضییع می نمود، ملغی و از درجه اعتبار ساقط شده اعلان می نماید».

دولت شوروی حقوقی به ایران برای دریا نوردی در بحر خزر عطا نمود که استعمار تزارسم از ایران دریغ می کرد. شوروی کارگران و دهقانان دست دوستی به سوی ایران که در همسایگی جنوبیش قرار داشت دراز کرد. برای عقل سلیم طبیعی بود که در ما به ازاء این حسن دوستی و همجواری از دولت ایران بخواهد که استقلال ایران را حفظ کرده و ایران را به

پایگاه خرابکاری، تروریسم، نظامی و پلیس جنوب انگلیسی و قرارداد ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۹ علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بدل نگرداند. در متن قرارداد در فصل پنجم و ششم به این موارد اشاره شده و می آید: «طرفین ... موافقت حاصل کردند که هر گاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحانه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند و اگر ضمنا خطری سرحدات دولت جمهوری اتحادی شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید تا اینکه برای دفاع از خود اقدام های لازم نظامی را به عمل آورد دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر بلاد رنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید».

امروز نئولیبرال ها و تئورسین هایی نظیر موسا غنی نژادها و دشمنان آینده ایران راه می افتند و بر شالوده سیاست تحمقی، تحریف و سرکوب که خود بانی آن بودند، به جعل و تحریف تاریخ پرداخته و با آن سرمایه استقراری به روس ستیزی و چین هراسی دامن می زنند تا مانع سیاست گردش به شرق ایران شوند. جناحی که سودای گردش به شرق را در ایران دارد ظاهرا توان و شهامت پیش بردن این مبارزه و نهادینه کردن این سیاست در منطقه را ندارد. سیاست های خارجی حکومت وامنیت ملی با امنیت معیشتی ملت در تناقض است و در خدمت سیاست گردش به شرق که به امنیت و آرامش نیاز دارد نیست. غرب گرایان ایران ستیز هنوز از قدرت بی کرانی در ایران برخوردارند که تنها با تکیه به نیروی توده مردم و زحمتکش می توان این دژ مسموم غربی که نقش ستون پنجم دشمنان خارجی را ایفا می کنند درهم شکست و راه تحول و پیشرفت آتی ایران را فراهم نمود. متزلزل عمل کردن حاکمیت، فقط به نفع ارتجاع مغلوب است و سرانجام دسیسه هایش توام با بمبارانهای امپریالیستی صهیونیستی براوچیره خواهد گشت.*

مردم آلبانی علیه پروژه های... دنباله از صفحه ۸

در دوران ترامپ، زمانی که به این منطقه به چشم منبعی برای سود

سریع می نگرد، پیچیدگی های سیاسی آن را نه تنها دست کم می گیرد، بلکه تره هم برای آن خورد نمی کند. این خط لوله تنها پروژه ایالات متحده در منطقه بالکان غربی نیست که سرنوشتی نامعلوم دارد. کوشش علاوه بر پروژه ساخت و ساز لوکس در آلبانی، برنامه ریزی کرده بود تا هتلی آسمان خراش در بلگراد، پایتخت صربستان، و در محل سابق ستاد فرماندهی ارتش یوگسلاوی احداث کند.

باید دانست که این مکان برای صربستان اهمیت نمادین بالایی دارد؛ چرا که یادآور تجاوز و بمباران ناتو در سالهای ۹۰ با هدف تجزیه یوگسلاوی به بهانه کاذب «نسل کشی قومی انجام شده است». فعلا کوشش به علت انتقادات و اعتراضات شدید مردم ناچار شد این پروژه را متوقف کند.

جای تردید نیست که امپریالیسم هار آمریکا دست از نقشه های شوم چپالوگرانه اش بر نخواهد داشت.*

نابود باد رژیم صهیونیستی کودک کش، پیروز باد نبرد به حق خلق فلسطین

مردم آلبانی علیه پروژه های دزدان و غارتگران آمریکایی

در اواخر ماه مه «الکساندر تراچیه» در مقابل ساختمان وزارت محیط زیست در تیرانا، پایتخت آلبانی، ایستاده بود. این فعال محیط زیست همراه با عده ی کثیری از کشنگران، علیه دو پروژه پیشنهادی «کوشتر» این داماد دزد ترامپ برای ساخت تفریگاه های لوکس در سواحل مدیترانه ای آلبانی دست به اعتراض زده بودند.

طبق برنامه راهزنان آمریکایی، قرار است این پروژه ها در قلب یکی از آخرین اکوسیستم های عمدتاً دست نخورده اروپا ساخته شوند که می توانند حیات صدها گونه ی جانوری را به خطر بیندازند.

تا دو سال ونیم پیش، ساخت لنگرگاه های تفریحی (مارینا)، هتل های لوکس و رستوران ها در مناطق حفاظت شده طبیعی آلبانی ممنوع بود. با این حال، در فوریه ۲۰۲۴، دولت تحت سلطه امپریالیسم آمریکا، روند تصویب یک «اصلاحیه قانونی» را تسریع کرد. منتقدان و معترضان آلبانی بر این نظرند که محرک اصلی و حامی این اقدام غارتگرانه، فردی خاص بنام: «جراد کوشتر»، داماد دزد دونالد ترامپ، رئیس جمهور ایالات متحده است.

او قصد دارد بیش از چهار میلیارد یورو مبلغی معادل تقریباً یک ششم تولید ناخالص داخلی (GDP) آلبانی! در این طرح ها سرمایه گذاری کند. از آن زمان، دامنه اعتراضات گسترش یافته و هر روز هزاران نفر به خیابان ها می آیند. و علیه این اشغال آشکار سرزمینشان اعتراض می کنند.

«تراچیه»، فعال محیط زیست، می گوید: «مردم از اینکه مقامات به افراد فوق ثروتمند بیگانه اجازه می دهند زمین هایشان را تصاحب کنند «آن هم بدون رعایت قانون» به ستوه آمده اند.

با وجود این اعتراضات، «ادی راما» نخست وزیر آلبانی، این نوکر ایالات متحده آمریکا، همچنان بر پیشبرد این پروژه اصرار می ورزد. این ماجرا نمونه ای از استراتژی جدید ایالات متحده ی تجاوزگر و غارتگر است. تنها چند روز پیش از آغاز اعتراضات در تیرانا، «رفاه منطقه ای» در بالکان غربی تشریح شده بود.

ابعاد اهداف چپاولگرانه ی امپریالیسم آمریکا زمانی عیان می گردد که به تلاش دولت ترامپ برای فروش گاز طبیعی مایع مقدونیه شمالی پی ببریم.

منطقه مذکور شامل آلبانی، بوسنی و هرزگوین، کوزوو، مونتنگرو و صربستان است. برخی از این کشورها — مانند بوسنی — همچنان با پیامدهای جنگ های بالکان دست به گریبان اند. برخی دیگر، همچون صربستان و آلبانی، تحت حکمرانی هایی با ماهیت به شدت اقتدارگرایانه اداره می شوند.

هیچ یک از این کشورها عضو اتحادیه اروپا نیستند، هرچند همگی به جز کوزوو نامزد پیوستن به این اتحادیه محسوب می شوند.

اما امپریالیسم آمریکا، در رقابت با اتحادیه اروپا اهداف غارتگرانه خود در این منطقه را پنهان نمی کند.

بدون شک این اهداف تمرکز درمنافع اقتصادی آمریکا دارد. برای آنها دسترسی به این بازار امری «حیاتی» تلقی می شود و ثبات نیز پیش شرط آن به شمار می آید.

امپریالیسم آمریکا طبیعتاً رقبای دیگر، بویژه چین و روسیه، که آن ها را «بازیگران مخربی» می نامند که از «بی ثباتی، فساد و ضعف نهادها» در کشورهای حوزه بالکان غربی بهره برداری می کنند (!!!) از دیده فرو نمی گذارند.

با این حال، پروژه هایی نظیر هتل های لوکسی که توسط کوشتر، داماد ترامپ، برنامه ریزی شده اند، این پرسش را پیش می کشند که آیا خود ایالات متحده نیست که به یک «بازیگر مخرب» در منطقه بدل شده است؟ بازیگری که بر دولت های فاسد اعمال نفوذ می کند، قوانین را نادیده می گیرد و محیط زیست را تخریب می سازد؟ این موضوع به ویژه از آن رو حائز اهمیت است که هدف آمریکا فراتر از سرمایه گذاری در حوزه گردشگری است؛ آن ها آشکارا بالکان غربی را بازاری برای آینده ی گاز طبیعی مایع (LNG) می بینند.

برای نمونه در ماه آوریل، دولت آلبانی قراردادی ۲۰ ساله به ارزش پنج میلیارد یورو با شرکت های انرژی آمریکایی امضا کرد! این دولت متعهد شد که یک نیروگاه حرارتی در «لوره»، نزدیک تفرجگاه لوکس آینده ی کوشتر، را به بهره برداری از گاز طبیعی تبدیل کند.

بوسنی نیز قرارداد مشابهی منعقد کرد. در ارائه استراتژی شرکت «Aktor LNG USA» در ماه ژوئن آمده است که: برنامه اتحادیه اروپا برای حذف تدریجی گاز روسیه تا پایان سال ۲۰۲۷ «جریان های منطقه ای در یونان و جنوب شرقی اروپا را تغییر می دهد». این شرکت پتانسیل فروش بیش از شش میلیارد متر مکعب گاز طبیعی مایع (LNG) به کشورهای بالکان غربی را می بیند. در واقع بالکان غربی در این رابطه بازنده و کنسرن های انرژی ایالات متحده برنده هستند؟

«دوشان رلیچیک»، کارشناس اروپای جنوب شرقی، در مصاحبه با روزنامه تاگس اشپیگل، قراردادهای گازی برنامه ریزی شده را «تجارت اسب» می نامد. او ادعا می کند که ایالات متحده می خواهد فناوری منسوخ و آسیب رسان به محیط زیست خود را بفروشد، «تا سود شرکت های بزرگ انرژی که

معتمدان ترامپ هستند را افزایش دهد». او می گوید دولت های بوسنی و آلبانی سعی داشتند از طریق این معاملات نظر دولت ترامپ را جلب کنند. به گفته «رلیچ»، کشورهای بالکان غربی بازندگان این معامله خواهند بود.

او می گوید: «این منطقه باید قیمت بسیار بالاتری برای انرژی بپردازد زیرا روسیه به آنها نرخ های ترجیحی گاز اعطا کرده است. این برای مردم مضر است و محیط زیست را به خطر می اندازد». این در حالیست که این منطقه قادر است که وسیعاً به انرژی تجدید پذیر روی آورد.

توسعه ای که به عنوان مثال به اتحادیه اروپا پیش از این با ترویج انرژی برق آبی و بادی، آغاز کرده بود. قبل از جنگ روسیه علیه اوکراین، اتحادیه اروپا همچنین از پروژه های گازی در بالکان غربی حمایت می کرد. این پروژه ها شامل خط لوله گاز طبیعی مایع Southern Interconnection است که قرار است از جزیره کروات «کرک» به بوسنی کشیده شود. از همان زمان، ایالات متحده ی طماع برای ربودن این لقمه ی چرب از دست اروپا علاقه خود را به «گسترش این خط لوله» ابراز کرد!

توجه به این نکته هائز اهمیت است که دولت ایالات متحده کوشید با اعمال لابی، اطمینان حاصل کند که شرکتی متعلق به «جسی بینال» و «جوزف فلین» — همکاران ترامپ — «طبق قانون» قرارداد را دریافت کنند! بدون مناقصه عمومی، بدون بحث های زائد!

«ایوانا کورالیچ»، رئیس سازمان مبارزه با فساد و شفافیت بین المللی بوسنی، این را یک امر «بی سابقه» نامید.

اینکه یک قانون تغییر کرده و در آن یک شرکت خارجی به عنوان سرمایه گذار تعیین می شود؛ پیش از این هرگز سابقه نداشته است. «کوراچلیچ» از فساد سخن می گوید. به گفته او، یکی از نشانه های این امر آن است که تاکنون هیچ یک از نمایندگان مجلس شکایتی نزد دادگاه قانون اساسی نبرده است. «این مسئله به وجود توافقی های پشت پرده اشاره دارد». برادرفتن امیدها برای کسب سود سریع با این حال، هنوز مشخص نیست که آیا ایالات متحده واقعاً می تواند این خط لوله را تا بوسنی احداث کند یا خیر. مسیر این خط لوله قرار است از قلمرویی بگذرد که پیش از جنگ های بالکان متعلق به کشور یوگسلاوی بوده است؛ منطقه ای که وضعیت مالکیت آن تا به امروز تعیین نشده است.

تا زمانی که این وضعیت ادامه داشته باشد، ساخت خط لوله از نظر قانونی مجاز نیست. حل و فصل مسئله مالکیت نیازمند اجماع میان بازیگران سیاسی کشور است؛ امری که دهه هاست محقق نشده است.

اما اکنون ایالات متحده، ... ادامه در صفحه ۷



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۲۴۰ تیر ۱۴۰۵

را در تارنمای توفان مطالعه نمایند!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می شود!

ایران جمهوری اسلامی نیست، ایران میهن ماست و باقی خواهد ماند

Workers of all Countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the Party
of Labour of Iran

No.317 August 2026

ترامپ پایان آتش بس با ایران را اعلام کرد و متحدان ناتو را تهدید نمود رشد تضادهای سیاسی در اردوی غرب

قبل از برگزاری اجلاس ناتو در آنکارا، «فریدریش مرتس» صدراعظم آلمان، مثل همیشه خوشبین بود که ترامپ به اروپا، از جمله به آلمان نزدیک تر خواهد شد! اما رئیس جمهور آمریکا به وضوح نشان داد که به دنبال تشدید تنش و حفظ سرکردگی اش براروپا و جهان است.

اگر غیر از این می بود، تعجب آور بود! امپریالیسم سلطه جو و غارتگر آمریکا به علت گرفتاری اش در چنگال بحران، به هیچوجه قصد «نزدیکی» به رقبای اروپایی را ندارد. او با وقاحت و رذالت همیشگی در رابطه با برخورد اروپا به ناتو، به «متحدان» حمله کرد و مجددا تلاش برای تصاحب گرینلند را علنا بیان داشت.

دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، علنا امیدهای اروپایی ها برای تشکیل جبهه ای متحد در اجلاس ناتو در آنکارا را نقش بر آب کرد. منباب نمونه ترامپ اعلام کرد که به دلیل عدم حمایت اسپانیا در جریان جنگ با ایران، قصد دارد... ادامه در صفحه ۵

تئوری مبارزه با «دو قطب ارتجاع» یک تئوری نواستعماری و صهیونیستی-امپریالیستی است

«بنظر من آمریکا وارد جدال با اسلام سیاسی شده است. این یک جنگ قدرت است. این کشمکش منطقاً به تضعیف اسلام سیاسی منجر می شود. ... جنگ افغانستان بر سر تجدید تعریف رابطه غرب با اسلام سیاسی است» (نقل از گفتار منصور حکمت در انترناسیونال هفتگی ۲۰ مهر ۱۳۸۰).

فجایعی که در دنیا صورت می گیرد، بربریتی که امپریالیست ها و صهیونیسم به رهبری امپریالیسم آمریکا به مردم جهان تحمیل کرده اند، همدستی آشکار امپریالیسم با ارتجاع اسلامی عرب و جهادیت ها در لیبی، سوریه، عراق و... پوچی تئوری های منصور حکمت را که در یکدوره بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ چون ویروس خطرناکی محیط جنبش کارگری و کمونیستی ایران را آلوده کرده بود بر ملا کرده است. وقتی نظریه ای ماهیت مبارزه طبقاتی و ملی را نفی کرده و آنرا تا حد جنگ مشتی جهادیت اسلامی و میلیتاریسم آمریکائی محدود نماید و مدعی شود مبارزه اساسی سیاسی در جهان جنگ قدرت بین دو قطب ارتجاعی است، روشن است که کارنامه این نظریه فقط فاجعه بیار می آورد. همه مریدان منصور حکمت، بقایای این تفکر و همه کسانی که به نحوی از انحاء با این تئوری مبارزه با «دو قطب ارتجاع» آلوده شدند از مبارزه روشن طبقاتی دست کشیده، مفاهیم غیر طبقاتی نظیر «مدرن» و «سنت» را جایگزین مبارزه طبقاتی کرده و سر انجام مجبور شدند با تئوری های من در آوردی «سناریوی سیاه و سفید» تحولات جهان را توضیح دهند. مریدان منصور حکمت با این تئوری ها که آنرا بر ضد مبارزانی ساخته اند که با امپریالیسم و صهیونیسم مبارزه می کنند، در عمل نشان دادند که در تجاوز جهادیت ها به لیبی با یاری پیمان نظامی و تجاوزگر ناتو، آنها بر ضد ... ادامه در صفحه ۵

مقابله کشورها، خلق ها و طبقه کارگر جهان با نظم استعماری تحت سیطره امپریالیسم آمریکا و سیاست گردش به شرق

قبل از هرچیز خصلت سیاسی تحولات کنونی جهان که سایه اش بر سایر رویدادها نقش افکنده و آنها را تحت الشعاع قرار داده، محصول مقابله کشورها، خلق ها و طبقه کارگر جهان با نظمی است که امپریالیسم آمریکا با سابقه استعماری، غارت گرانه، کشتار گسترده، قدرت نظامی و تحمیل استیلای کاغذ پاره دلار به جهان مسلط گردانده است. مقاومت طبیعی و انسانی که در مقابل این سلطه استعماری پدید آمده است دیگر قابل انسداده نیست و راه خود را از میان انبوهی از تضادها، تناقضات، ناهمواری ها با خشمی جوشان به جلو می گشاید. البته این بدان مفهوم نیست که آمریکا و متحدینش از مقابله به مثل دست برداشته و فوراً بر اساس منطق عقلانی تسلیم می گردند. خیر! امپریالیسم بیرکاغدی از نظر استراتژیک ولی قدرت مند از نظر تاکتیکی است. جهان انسانی ما جهان مبارزه عقل طبقاتی و تامین منافع غارتگران در مقابل غارت شدگان است. آنها برعکس بیرحمانه تلاش دارند که وضعیت سابق را در جهان حفظ نموده از بقای کهنه در مقابل ظهور نو حمایت کرده و در بدترین حالات کمترین خسارت را متحمل شوند. این بازی غارت گران جهانی که همان سیاست تحمیل استعماری نظریات غرب است، اشکال بی رحمانه به خود می گیرد و از جنگ، تهدید اتمی، کودتا، لشکر کشی و نظایر آنها تا دخالت آشکار در امور داخلی کشورها، تحریک به تروریسم، جنگ های محلی و منطقه ای، آشوب در کشورهایی که تن به صاف بندی گذشته نمی دهند ادامه دارد. ما در سراسر جهان با وضعیت شکننده سیاسی روبرو هستیم و معلوم نیست در ده سال آینده مرزهای جغرافیائی امروزی در جهان و به ویژه در منطقه ای که ایران در آن قرار دارد تغییر نکند. نظم جهانی در حال گذار آمیخته به جنگ و خونریزی و اضمحلال برخی ممالکی است که قدرت و ظرفیت ایستادگی در مقابل طوفان تحولات جهان کنونی را ندارند.

به این جهت این ممالک باید به یک انتخاب تاریخی دست بزنند که ... ادامه در صفحه ۶

P.O. Box 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Internet: www.toufan.org

Internet: www.toufan.de

POSTBANK

BIC:DEUTDEBP 29

Bank Account No.: 396/8392680

IBAN: DE70 5507 0324 0839 268060

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رستارشدن به یاری همه کمونیست های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

کنگره ششم حزب، کنگره ای موفق در مبارزه برای پاکیزگی مارکسیسم - لنینیسم، تقویت جنبش کمونیستی در عرصه ملی و بین المللی